

تاریخ دریافت: ۹۶/۵/۱۰

تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۱/۲۳

تجلی اشارات عرفانی و اسطوره‌های در سروده‌های محمد بیابانی

سیده فاطمه مهدوی مرتضوی^۱

سید احمد حسینی کازرونی^۲

عبدالله رضایی^۳

چکیده:

شعر فارسی متأثر از پشتوانه‌های تاریخی، عرفانی و اسطوره‌ای است. تأثیر این عناصر را در اشعار شاعران معاصر، بیش از دوره‌های دیگر می‌توان دید و دلیل آن مردمی بودن شعر امروز است. شعر و اسطوره جدایی ناپذیرند و اسطوره سبب بارور شدن واژه‌ها و شکوفایی شعر می‌شود. در قرآن کریم، بخش زیادی از مفاهیم در قالب نماد و تمثیل بیان شده است. وجود این تمثیل‌ها در حقیقت نزدیک کننده هر چه بیشتر مفهوم به ذهن مخاطب است. داستان‌های عرفانی نیز که غالباً صورتی تمثیلی یا تأویلی دارند، از این سبک قرآن به‌ویژه در تأویل داستان‌های قرآنی بهره برده‌اند. معروف‌ترین داستان‌های رمزی در قرآن کریم، داستان پیامبران است که شاعران در آثار خویش به اشارات آن توجه کرده‌اند و به‌طور صریح یا غیرصریح به رمزگشایی از آن پرداخته‌اند. هدف اصلی این مقاله، پژوهش پیرامون تجلی اشارات عرفانی و اسطوره‌ای در آثار محمد بیابانی است. بیابانی در آثارش در عین هنجارگریزی و سنت‌شکنی، رگه‌هایی از عرفان را دخیل می‌سازد. با همه اصالت و نجابت و سنت ایرانی بودن، اشعار وی رنگ و بوی تجدد و مرزشکنی و تازگی به خود می‌گیرد و مفاهیم، مضامین و پیام‌هایش حتی با درون‌مایه‌های عرفانی رنگ تازگی دارد. این مقاله به روش پژوهشی، توصیفی-تحلیلی، به درون‌مایه‌های عرفانی اشعار بیابانی می‌پردازد.

کلید واژه‌ها:

پیامبران، درون‌مایه، عرفان، اسطوره، محمد بیابانی، شعر معاصر.

^۱ - دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران.

^۲ - استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران. نویسنده مسئول:

sahkazerooni@yahoo.com

^۳ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران.

پیشگفتار

یکی از موضوعات و مباحث ارزشمندی که به ادب فارسی جلوه خاصی بخشیده و دست‌مایه شاعران بزرگ قرار گرفته است، داستان انبیاست. در متون عرفانی، داستان پیامبران نیز، مثل داستان‌ها و حکایات دیگر، وسیله‌ای برای بیان و تعلیم اندیشه‌های عرفانی و انتقال آن به دیگران است. این منظور، با تکیه بر معنی ظاهری داستان از راه تفسیر و یا با تکیه بر معنی آن از راه تأویل برآورده می‌شود؛ چنان‌که بخش قابل توجهی از زیبایی آثار شاعران و عارفانی چون: نظامی، خاقانی، سنایی، عطار، مولوی و ... وام‌دار قصص و حکایات دینی است. از این‌رو درک کامل آثار ادبی فارسی، به‌ویژه آثار صوفیانه و عارفانه، بدون شناخت داستان پیامبران ناممکن است.

یکی از داستان‌هایی که بیابانی به آن توجه نشان داده است، داستان حضرت آدم (ع) است. آفرینش آدم، شیطان، میوه ممنوع و زندگی در بهشت، هر یک مضامینی است که به شعر بیابانی غنای خاصی بخشیده‌اند.

میوه ممنوع در شعر بیابانی، ابعاد گوناگونی به خود گرفته است. نگاه بیابانی به میوه ممنوع، از دو بعد مادی و عرفانی است. او علاوه بر آن‌که در بعضی از اشعار خود، این میوه را سیب یا گندم معرفی می‌کند، آن را رمزی از عشق و محبت می‌داند که این عشق با بلا و محنت همراه است. در این پژوهش، هدف نگارندگان، پاسخ به این سؤال است که کاربرد مضامین عرفانی و اسطوره‌ای در شعر بیابانی چگونه است؟ برای پاسخ به این پرسش، با اتکاء به روش توصیفی - تحلیلی، به داستان پیامبران به‌طور اعم و داستان حضرت آدم به‌طور اخص نگریده‌ایم. سپس چگونگی طرح و بحث آن‌ها در آفرینش آدم، کارنامه شیطان، میوه ممنوع و توبه آدم همراه با شواهد شعری مورد تحلیل قرار گرفته است. در بخش پایانی مقاله نیز ضمن مروری بر عقاید برخی عرفا، به این نتیجه خواهیم رسید که بیابانی در بیان مضامین شعری خود با توجه به اندیشه شعری قبل از خود، تعبیر عرفانی و اسطوره‌ای زیبایی از مضامین این داستان دارد.

پیشینه پژوهش

در حوزه اسطوره و عرفان در شعر شاعران، پژوهش‌های بسیاری در قالب کتاب، رساله، پایان‌نامه و مقاله انجام گرفته است، اما کتابی که به‌طور مستقل به بررسی اسطوره و عرفان در شعر محمد بیابانی پرداخته باشد، چاپ یا منتشر نشده است. هم‌چنین در جستجوهای که انجام گرفت مقاله‌ای علمی-پژوهشی که به‌صورت اختصاصی به تحلیل و بررسی اسطوره و عرفان در آثار وی بپردازد، یافت نشد.

زندگی‌نامه و سبک شاعری

در دوران معاصر با شدت گرفتن جنبش‌های اصلاح‌گرایانه اجتماعی و سیاسی، شعر در خدمت اجتماع و جامعه قرار گرفت و بیشتر به بیان رنج‌ها و مشکلات انسان معاصر پرداخت. شاعرانی که راهی جز این راه را می‌پیمودند و می‌توانستند فرزند زمانه خویش باشند، باید در برابر هجوم انتقادهای دیگران ایستادگی می‌کردند؛ چه شاعران رمانتیکی که از جامعه بریده و در احساسات فردی خود غرق شده بودند و چه متفکران و اندیشمندانی که پا در وادی تأمل و اندیشه نهادند و به سیر آفاق و انفس پرداختند. محمد بیابانی در دسته اول قرار دارد. بیابانی (زاده ۷ خرداد ۱۳۲۴ بوشهر) شاعر، نویسنده و منتقد ادبی ایرانی است. بیابانی درسامانه

امامزاده از توابع شهر بوشهر به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاهش گذراند. سپس برای ادامه تحصیل و گذراندن دوره دو ساله تربیت‌معلم، وارد دانشسرای کشاورزی شیراز شد. این ایام هم‌زمان با آغاز فعالیت‌های سیاسی وی به‌طور جدی است. پس از اتمام دانشسرا، دوره دو ساله خدمت نظام وظیفه را در سپاه ترویج و آبادانی در دامغان به پایان رساند.

در سال ۱۳۵۲ به استخدام اداره آموزش و پرورش استان بوشهر درآمد و به تدریس در مدارس شهرستان‌های گناوه، دشتستان و بوشهر پرداخت. وی بامداد روز چهارشنبه ۲۱ اسفندماه ۱۳۸۱، بر اثر سرطان ریه در بوشهر درگذشت.

محمد بیابانی از جمله شاعرانی است که زبان و ساختار بیانی ویژه‌ای دارند. آگاهی وی از مفاهیم آرکائیک و استخدام اسطوره و تلمیحات افسانه‌ای در زبان شعری‌اش، شناخت تاریخ و ادبیات قدیم ایران، تخیل قوی، عاطفه - اندیشه سرشار، ابهام و استعاره‌های تودرتو و دقت و سواس وی در گزینش و چینش کلمات، از شاخصه‌های بارز در اشعار بیابانی به‌شمار می‌رود. مضامین شعری وی، بیشتر مسائل اجتماعی و سیاسی است. بیابانی پیش از دهه چهل در سه ساحت بومی سرایی، کلاسیک (به‌خصوص غزل)، سپید و عمدتاً نیمایی شعر می‌سروده است. از خصایص شعری او، تمایل به ادبیات فولکلوریک و استفاده از باورها، آرمان‌ها و اعتقادات مردمی است. وی از بنیان‌گذاران بومی‌گرایی (با گویش محلی) در بوشهر به‌شمار می‌رود و در کنار شاعران بزرگ خطه جنوب همچون منوچهر آتشی، فرج‌الله کمالی، بهرام اکبر زاده، ایرج شمسی زاده و دکتر سید جعفر حمیدی در جهت بومی‌گرایی و به‌کارگیری واژگان محلی در زبان شعری، گام‌های بزرگی برداشته است.

بیابانی هم‌چنین دستی هم در نثرنویسی داشت و کارهای سترگی در این زمینه انجام داده است. از جمله این آثار می‌توان به آسیب‌شناسی هنر، رمان از پیدا تا پیدایش، داستان‌های کوتاه و نقدهای

متعدد راجع به اشعار شاعران برجسته معاصر اشاره نمود. بیابانی بنا به دلایلی، چندان تمایلی به چاپ اشعارش نداشت و اولین اثر وی که پس از سال‌ها شاعری منتشر گردید، منظومه‌ای بود با نام «حماسه درخت گل بانو».

چارچوب نظری پژوهش

اسطوره

اسطوره را می‌توان جهان بینی اولیه انسان درباره هستی دانست و یکی از عناصر اصلی سازنده فرهنگ قومی جوامع نخستین به شمار می‌رود. ابوالقاسم اسماعیل‌پور اسطوره را چنین تعریف می‌کند: «اسطوره عبارت است از روایت یا جلوه‌ای نمادین درباره ایزدان، فرشتگان، موجودات فوق طبیعی و به طور کلی جهان شناختی که یک قوم به منظور تفسیر خود از هستی به کار می‌بندد؛ اسطوره سرگذشتی راست و مقدس است که در زمان ازلی رخ داده و به گونه‌ای نمادین، تخیلی و وهم انگیز می‌گوید که چگونه چیزی پدید آمده، هستی دارد یا از میان خواهد رفت.» (اسماعیل‌پور، ۱۳۹۵: ۱۴) اسطوره‌ها در واقع علت وجودی یک پدیده، منشأ آن، آیین و آداب و رسوم را در قالب روایت تبیین می‌کنند. روایتی مقدس و حقیقی، مانند زمان‌ها، قباایل، ملت‌ها، تولد، مرگ، اصول اخلاقی، حس ناکامی و توانایی‌های ناشناخته و...؛ کارکرد اسطوره بیان همین حقایق است. «این حقایق عمیقاً در معتقدات مذهبی اثر می‌گذارد و این از آن روست که مذاهب شرق و غرب، اسطوره را بهترین و کاملترین شکل بیان حقایق اعتقادی خویش یافته‌اند.» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۲۷۷)

نماد

برای نماد یا سمبل تعاریف مختلفی ارائه شده است. طبق تعریف آن در فرهنگ اصطلاحات ادبی: «در لغت به معنای نمود و نماینده است. نماد به چیزی یا عملی گویند که هم خودش باشد و هم مظهر مفاهیمی فراتر از وجود عینی خودش.» (داد، ۱۳۸۰: ۳۰۱) نماد را می‌توانیم عبارت از هر علامت، اشاره، کلمه، ترکیب و عبارتی بدانیم که بر معنی و مفهومی و رای آنچه ظاهر آن می‌نماید، دلالت کند. به کاربرد نماد سبب می‌شود واژه‌ها و اصطلاحات معنی وسیع‌تری پیدا کنند. نماد پردازی در ادبیات «هنر بیان افکار و عواطف نه از راه شرح مستقیم و نه به وسیله تشبیه آشکار آن افکار و عواطف به تصویرهای عینی ملموس، بلکه از طریق اشاره به چگونگی آنها و استفاده از نمادهایی بی توضیح برای ایجاد آن عواطف و افکار در ذهن خواننده دانست.» (چدویک، ۱۳۷۵: ۱۱) به اعتقاد یونگ «چون اشیای بی شماری در ورای فهم انسان قرار دارند، ما پیوسته اصطلاحات سمبولیک به کار می‌بریم تا مفاهیمی را نمودار کنیم که نمیتوانیم تعریف کنیم یا کاملاً بفهمیم.»

(یونگ، ۱۳۷۸: ۲۴) برخی از تصاویر ادبی ممکن است با تصاویر نمادین، یکسان تلقی شوند؛ در حالی که با بکدیگر فرق دارند. بدین جهت باید تصویر نمادین را از تصاویر دیگری که غالباً با آن اختلاط یافته‌اند، به درستی تفکیک کرد. تصاویر مشابه با نماد عبارتند از: کنایه، تمثیل، علامت، مثل و حکایت؛ عنصر مشترک بین همه این کاربردهای متداول، شاید مفهوم نمایاندن چیزی دیگر یا دلالت کردن بر چیزی دیگر باشد. (ولک و آوستن وارن، ۱۳۷۳: ۲۱۰) با این همه علی‌رغم آنکه نماد عبارت از چیزی است که نماینده چیزی دیگر باشد، این نماینده بودن نه به علت شباهت دقیق میان دو چیز؛ بلکه از طریق اشاره مبهم یا از طریق رابطه‌ای اتفاقی و قراردادی است. (پورنامداریان، ۱۳۶۴: ۹) اما در سایر تصاویر، این نمایندگی به سبب بودن شباهت دقیق و با وجود فرینه‌هایی در کلام صورت می‌گیرد. به هر روی، آنچه مسلم است استفاده از نماد نیز مانند استعاره، تشبیه، کنایه و ... سبب زیبایی کلام می‌شود و از عناصر اساسی زیبایی شناختی زبان است.

نماد با اسطوره نیز مرتبط است و هر دو به زبان‌های غیر مستقیم تعلق دارند که بدون آنها بسیاری از مفاهیم عمیق شکل نمی‌گیرند و قابل انتقال نیستند. «اسطوره به دلیل داشتن ویژگی‌های نمادین از نماد محسوب می‌شود. به این دلیل اسطوره را باید نمادِ روایتی دانست، یعنی نمادی که بر اساس روایتی شکل گرفته باشد.» (نامورمطلق و کنگرانی، ۱۳۹۴: ۱۳)

بیش عرفانی محمد بیابانی

یکی از مهم‌ترین موضوعات و درون‌مایه‌های ادبیات فارسی عرفان است که معمولاً با تصوف همسویی دارد. «این دو کلمه غالباً مترادف هم می‌آیند، از لحاظ معنی و اصطلاحی تفاوت‌هایی دارند، به این معنی که تصوف روش و طریقه زاهدانه‌ای است بر اساس مبانی شرع و تزکیه نفس و اعراض از دنیا، برای وصول به حق و سیر به طرف کمال، اما عرفان یک مکتب فکری و فلسفی متعالی و ژرف برای شناختن حق و شناخت حقایق امور و مشکلات و رموز علوم است، آن‌هم البته نه به طریق فلاسفه و حکما، بلکه از راه اشراق و کشف و شهود.» (سجادی، ۱۳۸۳: ۸) در حقیقت «عرفان چیزی نیست مگر نگاه هنری و جمال‌شناسانه نسبت به الهیات و دین؛ از این چشم‌انداز، هیچ دین و مذهبی وجود ندارد که در آن نوعی عرفان وجود نداشته باشد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۱۷). «عرفان دارای طیف‌های بی‌شمار است، زیرا نگاه‌های هنری و جمال‌شناسانه، بسیار است. بنابراین مفهوم عرفان یک امر ثابت و مستمر نیست؛ بلکه با تحولات تاریخی و فرهنگی جوامع، پیوسته در تحول است. همان‌گونه که تجربه‌های هنری و خلاقیت‌های ذوقی جامعه دارای پست و بلند تاریخی است، عرفان موجود در آن فرهنگ نیز می‌تواند تعالی و انحطاط داشته باشد.» (همان، ۱۸)

از هنگامی که عرفان به عنوان یک راه و رسم شناخته شده است، پیوسته در میان متفکران

اسلامی مورد رد و قبول واقع شده؛ گروهی چنان شیفته آن شدند که آن را تنها راه نجات انسان دانستند. برخی دیگر نیز آن را بزرگترین عامل تحریف و انحراف در دین شمردند. گروهی نیز معتدل با آن برخورد کردند. در یکی از متون قدیمی عرفان یعنی «اللمع» اثر ابونصر سراج طوسی متوفی ۳۷۸ هـ آمده است: عده‌ای در فضیلت عرفان به راه افراط و غلو رفته و آن را، از حد خود بالاتر برده‌اند؛ و گروهی آن را نوعی لهو و لعب و بی‌مبالاتی نسبت به جهل و نادانی دانسته‌اند و عده‌ای دیگر عرفان را ناشی از تقوا و پرهیز و پشمینه‌پوشی و سخت‌گیری در روش سخن‌گفتن و غیره می‌دانند و جماعتی در طعن و بدگویی زیاده‌روی کرده تا حدی که عرفا را به زندقه و ضلالت نسبت داده‌اند.» (سراج، ۲۱)

محمود فتوحی در کتاب بلاغت تصویر در مبحث سمبولیسم عرفانی زبان تصادف را معرفی می‌کند و شعر معروف مولوی را یادآوری می‌کند که می‌گوید:

اصطلاحاتی است مر ابدال را که از آن نبود خبر ابدال را
(مولوی، دفتر اول: ب ۳۴۲۳)

در مجموع، واژه‌های خاص زبان تصوف را دو دسته می‌داند: یکی اصطلاحاتی رسمی، دوم رمزهای تصویری. در اصطلاحات رسمی، واژه‌های معروف تصوف را نام می‌برد که شاعران و نویسندگان عارف آن را از آغاز تا امروز به‌کار برده و می‌برند؛ مانند الفاظ معروف و اصطلاحات مضامین تصوف مانند تجلی، فنا، کرامت، پیر، توبه، تجلی و حقیقت و این واژه‌ها همه اسم معنی هستند و به‌عنوان اصطلاحات علمی تصوف شناخته می‌شود. در ادامه، اشاره می‌کند که کاشانی و ابونصر سراج از این اصطلاحات به‌خوبی نام برده‌اند اما تذکر می‌دهد که ابن عربی برای بیان دریافت‌های باطنی خود کمتر از تصویرپردازی بهره می‌گیرد و زبانش از اصطلاحات غیر حسی و غیر قابل تصور است. (فتوحی، ۱۳۸۵: ۲۱۰) فتوحی در بخش دوم این مبحث، از زبان تصاویر، تصویرهای نمادین صوفیان را به بحث می‌گذارد و گونه‌های نمادپردازی و رمزپردازی در شعر فارسی بیشتر نمایان است؛ از جمله مباحث نمادین سنایی و بعضی شاعران دیگر را همچون حافظ و عطار و مولوی به تصویر می‌کشد. (همان)

بیابانی اگرچه عملاً اعتقادی به معنویات و موحدگرایی ابراز نمی‌کند؛ اما تمایلات عرفانی خویش را هم انکار نکرده است. او مثل هر شاعر دیگر، گاه در حال و هوایی اسطوره‌ای سیر می‌کند و از دنیایی سخن می‌گوید که با جهان امروزی فاصله بسیار دارد. دنیای زمان آغازین، آن روزها که نخستین بشرها از گیاهی به وجود آمدند: «درخت تشنه منم با هزار ساقه خشک / دخیل بسته به

رگ‌هام، چل چل طاعون.» (بیابانی، ۱۳۹۰ الف: ۱۱۹)

بنا بر اساطیر ایرانی، مهلی و مهلیانه (مشی و مشیانه) که به منزله آدم و حوا در روایات ایرانی هستند، از ریواس (ریباس) به وجود آمده‌اند. شاعر در این ابیات، به تفکر اسطوره آفرینش در ایران باستان اشاره کرده است: «مانند بخت یا چکاوک بی‌انبا/ بی‌دخمه مانده‌اند/ و می‌چکد از دیدگان گور/ اشک درنگ و زائده نارنج/ با هر ستاره که آونگ کرده‌اند/ از سقف لاجورد/ مرغان آبخورده بسیار/ خفته‌اند بر آتش مذاب/ توفان در آستین دارد آن ذره بنفش/ وین دست‌های خسته خاکستر پاش/ گهواره تهی.../ گنگ و دراز چون سفر تاریخ/ پیچیده در اجاق و ریشه ریواس/ با بیرق بنفش بسته به دندان پیل زرد/ پروانه‌های تائب و مردان محتضر/ بر تپه‌های تهی، تاب می‌خورد/ خرگوش خالدار و موریانه مهتاب.» (بیابانی، ۱۳۶۹: ۴۳)

طبق باورهای اساطیری ایران زمین، ریواس گیاه زندگی و مظهر حیات و بالندگی است. این گیاه نمادین، پانزده برگ و دوشاخه دارد و هر شاخه تعلق به یک جنس است. شاخه نرین به مهلی و شاخه مادین به مهلیانه.

اساطیر و انواع آن در شعر بیابانی

اساطیر، در شعر بیابانی به دو دسته تقسیم می‌شوند؛ ۱. اساطیر ملی ایران که شامل آفرینش، ایزدان، اهریمنان و پهلوانان است. در ادامه اسطوره‌های ملی، بیابانی به اسطوره‌های اهریمنی، همچون دیو، غول و آل... اشاره کرده است. ۲. اساطیر دینی که مربوط است به پیامبرانی که در تورات، انجیل، قرآن و سایر ادیان الهی به آنها پرداخته شده است.

اسطوره‌های دینی

هنگامی که تاریخ زندگی پیامبران را بررسی می‌کنیم، بسیاری از وقایع زندگی آنان را در زمان و مکانی فراتر از زمان و مکان عادی دیگر انسانها می‌یابیم. «انجام برخی امور خارق‌العاده به دست پیامبران سبب شده در مفهوم اسطوره با همان تعریف داده شده، جای‌گیرند. در مقابل آنها، همواره گروه‌های منفی نیز قرار داشتند که بیانگر مبارزه خیر و شر بوده‌اند از آنجا که سرگذشت این شخصیت‌ها در کتاب‌های دینی و آسمانی ذکر شده و یا در تفسیرهای این کتب آمده و پس از اسلام با باورهای دینی ما گره خورده است، این دسته را اسطوره‌های دینی قلمداد کرده‌ایم در پاسخ به کسانی که ممکن است بگویند چرا به این دسته از داستان‌های واقعی، اسطوره اطلاق کرده‌اید، باید بگوییم که اولاً پیامبران و فرشتگان، موجوداتی برترند و از سوی دیگر الگو و سرمشق کاملی برای بشر به شمار می‌روند. همچنین در هاله‌ای از قداست پیچیده شده‌اند. علاوه بر این، هریک در

بنیان‌گذاری آیین یا عملی مؤثرند. بنابراین چند مورد از مهم‌ترین کارکردهای اسطوره را دارند که مورد نظر الیاده (۱۳۶۲: ۱۴) است و می‌توانند در گروه اساطیر قرار گیرند. «(سلمانی نژاد، ۱۳۹۵: ۲۷) محمد بیابانی به عنوان یک شاعر، با این شخصیت‌ها آشنا بوده و با استفاده از این اساطیر، جامعه معاصر خویش را نقد نموده است.

نمادهای عرفانی در شعر بیابانی

با توجه به محدودیت این مقاله، تنها به چند نمونه از نمادهای به‌کار رفته در شعر بیابانی اشاره می‌کنیم که درون‌مایه عرفانی از آن‌ها برداشت می‌شود.

اصطلاحات و تصاویر نمادین دینی و عرفانی

اسطوره آدم (ع)

آدم، نخستین انسان، نخستین پدر و نخستین پیامبر است. «بنابر آنچه در قرآن آمده است، خداوند برای آگاه ساختن فرشتگان از مشیت خویش به ایشان فرمود که در زمین خلیفه‌ای قرار خواهد داد. فرشتگان گفتند: آیا زمین را به کسی خواهی سپرد که در آن فساد کند و خون‌ها بریزد؟ خداوند فرمود: آنچه من می‌دانم شما نمی‌دانید. پروردگار انسان را از خاک به دست خویش بیافرید. پس از سرشته شدن گل آدم، خداوند در او روح دمید و به وی بهترین صورت را بخشید و او را از نام و حقیقت موجودات آگاه ساخت. برای آن‌که فرشتگان به علت امتیاز آدمی پی برند، آن نام‌ها را بر فرشتگان عرضه داشت و ایشان به حقیقت آن‌ها پی نبردند. آنگاه آدم را فرمود تا اسماء موجودات را بر فرشتگان بازنماید؛ و چون آدم از عهده آزمایش برآمد، همه فرشتگان به برتری او اقرار کردند. ملائکه به امر حق و به‌منظور تعظیم آدم به سجده درافتادند. تنها ابلیس بود که کبر ورزید و اعتراض کرد و گفت: من از آدم برترم، چه اصل خلقت من آتش و اصل آفرینش او خاک تیره است. ابلیس به دنبال عصیان در برابر پروردگار خویش مردود درگاه شد. آدم با جفت خود ساکن بهشت گردید. خداوند بهره بردن از تمامی نعمات بهشت را بدآنان ارزنی داشت، آنان تنها، از نزدیک شدن به درختی معین نهی شدند. شیطان به وسوسه آدم و زوجه‌اش پرداخت. آن دو پس از خوردن میوه ممنوع، عورتشان ظاهر گردید و بر عیب خود واقف شدند؛ و سعی در پوشیدن آن داشتند؛ به ناچار از برگ درختان، برای ستر عورت خویش استفاده کردند. در این هنگام، از پروردگار ندایی بدین مضمون شنیدند: «مگر شما را از خوردن میوه آن درخت باز نداشتیم یا مگر شما را از عداوت و دشمنی شیطان آگاه نساختمیم؟»

ایشان گفتند: بار پروردگارا ما به خود ستم کردیم، هرگاه از گناه ما درنگذری و ما را مورد رحم

و شفقت خویش قرار ندهی، در زمره زیان‌کاران خواهیم بود. بدین ترتیب، آن‌ها استغفار کردند و در نتیجه توبه ایشان پذیرفته شد و مأمور گردیدند که به زمین فرود آیند و در روی زمین تا مدتی قرار یابند.» (خزائلی، ۱۳۹۲: ۱۸)

آنچه در قرآن کریم درباره داستان آدم آمده است با روایت سفر پیدایش در عهد عتیق اختلاف‌هایی دارد. در عهد عتیق آمده است که خداوند آدم را به صورت خویش می‌آفریند و بر همه جانوران فرمان‌روایی می‌دهد. (سفر پیدایش، باب اول: ۲۶)

خداوند پس از آفریدن آدم، باغی به طرف مشرق در عدن غرس می‌کند و آدم را در آن جای می‌دهد تا کار کند و محافظ باغ باشد. در وسط این باغ، درخت شناخت نیک و بد قرار دارد که خداوند آدم را از خوردن میوه آن منع می‌کند. آنگاه برای آن‌که آدم تنها نباشد، خداوند حیوانات صحرا و پرندگان آسمان را از زمین سرشته و به نزد آدم می‌آورد تا ببیند و بر آن‌ها نام بگذارد. چون از این جانوران هیچ‌یک موافق معاونت آدم نیستند، خداوند زن را از یکی از دنده‌های آدم می‌آفریند. مار زن را می‌فریبد تا از میوه درخت می‌خورد و به آدم نیز می‌دهد. بعد از خوردن این میوه، چشم آن دو باز می‌شود و درمی‌یابند عریانند. خداوند، چون از این امر باخبر می‌شود، آدم و زوجه‌اش را از بهشت بیرون می‌کند. (همان: باب دوم و سوم)

در قرآن کریم، ضمن حذف بسیاری از جزئیات زائد از روایت تورات، موضوع سجده فرشتگان به آدم و تمرّد شیطان ذکر شده است که بر مقام والای انسان و ارزش و اعتبار او در نزد خداوند تأکید دارد. به هر حال مفسّرین و راویان قصص قرآن، داستان حضرت آدم را با تفصیل در جزئیات ذکر کرده‌اند که حاوی بعضی روایات تورات نیز هست. در اشعار بیابانی، به جنبه‌های مختلف داستان آدم اشاره شده است.

آفرینش آدم

اشاره به آفرینش آدم (ع)، هم در قرآن به صراحت آمده و هم در تفاسیر و کتب تاریخی و عرفانی بدان پرداخته شده است. از جمله اساطیری که در اشعار بیابانی به آن برمی‌خوریم، اسطوره آفرینش در تفکر ایرانی است. در کتب اولیه مربوط به اساطیر ایرانی، نخستین انسان‌ها از دو گیاه به نام مهلی و مهلیانه یا مشی و مشیانه به وجود آمدند. در روایات پهلوی، اهورامزدا، کیومرث را، که نخستین انسان می‌باشد و درازا و پهنایش یکی است، آفرید و هنگام مرگ از بدن او تخمه خارج شد. «چهل سال آن تخمه در زمین بود. با به سر رسیدن چهل سال، ریباس تنی یک ستون، پانزده برگ، مهلی و مهلیانه از زمین رستند... سپس هر دو از گیاه پیکری به مردم پیکری شدند و آن فرّه مینوی به ایشان شد که روان است.» (دادگی، ۱۳۸۵: ۸۱) شاعر با توجه به این اسطوره ملی، در

مجموعه «به سالگرد تماشای آب در پاییز» با بیان ترکیب روح نباتی، این موضوع را این‌گونه بیان کرده: «اشک آبه عزاست/ با برگ قهوه‌ای زیتون/ و باد پنبه‌های سوخته نشخوار می‌کند/ روح نباتی‌ام از کینه لب به لب/ گرد جنون و جاذبه می‌چرخد.» (بیابانی، ۱۳۹۰ الف: ۱۷۴)

موضوع عشق در عرفان، مهر ورزیدن به معشوق ازلی و ابدی یعنی ذات حضرت حق است. چنین عشقی در وجود همه موجودات جاری است. از نگاه بیابانی، خمیره وجود آدمی، عشق است که حضرت دوست از روح خویش بر تن خاکی دمیده و کششی است که از جانب حق متوجه عارف شده و عارف را به سوی حق می‌کشاند.

«ناگه/ اگر انبوه ذره‌ها/ همچون نهنگی شعله‌ور/ از نشانه ستر اقیانوس/ سر برکشند/ زان پس نه به سنگواره ماند انسان نه درخت/ بلکه ساخته ققنوسی است که بر خاک پشته خاکستر.» (بیابانی، ۱۳۸۹، ۱۴)

اشاره به آفرینش آدم (ع)، هم در قرآن به صراحت آمده و هم در تفاسیر و کتب تاریخی و عرفانی بدان پرداخته شده است.

ابلیس در شعر بیابانی

در شعر فارسی، شیطان مظهر بدی است و نیرویی است که انسان را به بدی وا می‌دارد. بهاءالدین خرمشاهی درباره واژه ابلیس می‌گوید: «بر طبق نوشته آرتور جفری این واژه صورت تحریف شده واژه یونانی دیابولوس است ولی بعضی از مفسران و فرهنگ نگاران مسلمان از جمله طبری و راغب اصفهانی برآیند که از ریشه بلیس و بلاس به معنای نومییدی است؛ زیرا خداوند او را از همه نیکی‌ها نومید گردانیده است.» (خرمشاهی، ۱۳۷۷: ۱۱۶)

ابلیس از جنیان بود و چون خدا را بسیار عبادت کرد، از فرشتگان مقرب درگاه الهی شد. پس از آفرینش آدم، از فرمان خداوند سرپیچی نموده، بر آدم سجده نکرد و به گناه تکبر از درگاه خدا رانده شد. ابلیس نیز سوگند خورد فرزندان آدم را گمراه کند. او و یارانش بارها در قرآن به عنوان فریبکار، دشمن آشکار انسان و مسبب تباهی او خطاب شده‌اند. برخی ابلیس را همان شیطان می‌دانند و برخی دیگر شیطان را اعم از ابلیس فرض کرده‌اند.

نگاه بیابانی به ابلیس به عنوان شخصیتی اهریمنی است. او در مجموعه اشعار خود با عنوان «به سالگرد تماشای آب در پاییز» صفت کاسه لیس تباهی را برای ابلیس به کار برده و می‌گوید: «زنگ زمان به دوش و به لب تحریر/ افسوس آهوانه مجنون/ ابلیس کاسه لیس تباهی را/ با آب‌های صاعقه پیوست.» (بیابانی، ۱۳۹۰: ۶۲) بیابانی هم‌چنین دیو را به عنوان نماد دشمن به کار برده است:

«قالیچه پندار با دو بال و مویه‌های زال/ دیو دروج سایه فکنده است بر نبض کند شهر/ تا

گیسوان سرخ بشارت/ داس بلند نهان دست می‌کشد.» (همان: ۵۶) وی در این شعر، دیو را نمادی برای حاکمان بیدادگر و خودکامه‌ای به کار برده است که ظلم و ستمی فراوان در حق توده‌های مردم روا داشته و بسیار مکار و حیله‌گر و ظالم هستند. دیو، عنوان حاکم بیدادگری است که ظلم و ستم وی روز به روز فزونی گرفته است؛ اما بساط بیدادگری وی در مقابل اتحاد توده‌های مردم، فروغی نخواهد داشت.

میوه ممنوعه

ابلیس به سبب نافرمانی خداوند، از بهشت رانده شد. سپس به کمک ماری به بهشت راه یافت و آدم و حوا را فریب داد تا گندم یعنی میوه درختی را که خداوند خوردن آن را برای آدم منع کرده بود، بخورند. در چندین آیه از قرآن کریم به این موضوع اشاره شده است. خدا به آدم فرمود در این باغ بخور و بنوش و خوش باش اما مواظب باش که ابلیس دشمن توست و ممکن است تو را فریب دهد؛ پس از فریب او بر حذر باش (طه / ۱۱۷)؛ و این دشمنی ناشی از حسد شیطان بود که دید آدم بر او ترجیح داده شده است و لذا خود را متعهد کرد که بر سر راه انسان بنشیند و او را از هر چهار سو مورد هجوم و سوسه‌های خود قرار دهد تا او را بفریبد (اعراف / ۱۷) او را وسوسه کرد که از میوه ممنوعه بخورد (اعراف/ ۲۰) و باعث شد که آدم بلغزد و از بهشت اخراج شود. (بقره / ۳۵)

صفت حرص سبب شد دل آدم، فریب و دروغ ابلیس را بپذیرد و با از دست دادن قدرت تشخیص، گندم چون کژدم را بخورد و از حضور حق به زمین سقوط کند.

بیابانی، گندم را به لذت‌های مادی و دنیوی، تأویل می‌کند: «نای من است/ استخوان پای خسته درنا/ ساس کیود قحطی/ خون زمین و زمان را مکیده است/ آه برنج و مفرغ و آدم/ زجر برنز بر زمین مرداب/ زخم سراب و سوسه گندم در دیدگان پیر تو خمیازه می‌کشد.» (بیابانی، ۱۳۹۰: ۲۰۷)

در آثار بیابانی درباره این میوه، نظرات متفاوتی بیان شده است، او با اشاره‌ای ضمنی به آیه ۳۵ سوره بقره «وَلَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» درخت ممنوع را گندم می‌داند.

بیابانی در این ابیات نگاه ضمنی به اسطوره آدم و چگونگی خروج او از بهشت، داشته و به طور غیرمستقیم به آن اشاره کرده است؛ و می‌گوید: «یاقوت نم گرفته هفت اورنگ/ افغان چشم مرده در اندیشه نگاه/ شیرازه درنگ و سوسه گندم.» (بیابانی ۱۳۶۹: ۶۶) شاعر در این ابیات و سوسه خوردن گندم را باعث رانده شدن آدم از بهشت دانسته است و با توجه به این که در بعضی از روایات غیر اسلامی، شجره ممنوعه سیب است بیابانی به روایت غیر اسلامی آن هم اشاره کرده و می‌گوید: «پس آنگاه سکوت از دو سوی زمین بالید/ آدم آشفته غارها را سرود با چنگال آن سرخ صاعقه سیب

است.» (بیابانی، الف، ۱۳۹۰: ۵۹)

در این سروده، گیاهی که سبب اخراج آدم و حوا از بهشت شد، سیب دانسته شده است. این سیب همان میوه ممنوعه‌ای است که ابلیس، آدم و حوا را اغوا کرد و آنان را به خوردن این خوردنی ممنوع واداشت.

بیابانی شجره ممنوعه را یادآور داغ محنت و غم دانسته است. میبیدی در کشف‌الاسرار می‌گوید: «پیر طریقت گفت: ای یافته و یافتنی، از مست چه نشان دهند جز بی‌خویشتنی؟ همه خلق را محنت از دوری است و این بیچاره را از نزدیکی...» (میبیدی، ۱۳۷۱: ج ۷، ۳۱۰) با توجه به توضیحات بالا، بیابانی داغ رانده شدن از بهشت را این‌گونه بیان کرده و می‌گوید: «روی کدام دایره/ در رؤیاست/ برفی که می‌نشیند/ انسان انبوه می‌شود/ می‌آیم از نگاه تو برگی به تن کنم/ داغی: که تا دریچه گشایم/ فریاد را/ به رنگ سفر/ دور می‌زند.» (بیابانی، ۱۳۸۰: ۶۴)

وی در ابیات بالا به این موضوع نیز اشاره کرده است که چون آدم و حوا پس از ارتکاب گناه از برهنگی خود احساس شرم کردند و با برگ این درخت اندام‌های خود را پوشاندند، پس باید میوه‌ای که از خوردن آن منع شده بودند، انجیر بوده باشد.

در کتاب مقدس تورات، همانند قرآن، داستان آفرینش آدم و حوا، زندگی آنها در بهشت و رانده شدنشان از بهشت با تفاوت‌هایی ذکر شده است. در کتاب مقدس بعد از اینکه آدم از میوه ممنوعه می‌خورد، می‌خوانیم: «آنگاه چشمان هر دوی ایشان باز شد و از برهنگی خود آگاه شدند؛ پس از برگ‌های درخت انجیر پوششی برای خود درست کردند.» (سفر پیدایش، باب سوم: ۷)

بیابانی، داستان ورود ابلیس به بهشت و سپس اغوای آدم را به خاطر آورده و می‌گوید: «آن مار خط آبی طولانی/ چلواره مخوف/ گام گیاه و گناهم را / تصویر نیلی نرمال/ سنگینی تپش که هیبت جادویی زمان/ از شانه می‌تکاند.» (بیابانی، ۱۳۹۰ الف: ۲۰)

مار و طاووس در داستان آدم نقشی ناستوده دارند و در شعر فارسی به عناصر فریبنده تشبیه شده‌اند. این‌که در داستان آدم، شیطان در سر مار پنهان می‌شود و یا در دهان وی پنهان می‌گردد تا به بهشت را می‌یابد و آدم و حوا را اغوا و سرانجام از بهشت جدا می‌کند، خود تصویری از تضاد ظاهر و باطن افراد ناراست و اندیشه‌های پلید و سخنان دل‌فریب آن‌هاست. کیفیت فریب خوردن آدم و حوا از ابلیس، تمثیل پندآمیزی است تا انسان را به پرهیز از آمیزش با ظاهر آراستگان کج‌اندیش وادارد و به او بیاموزد که تنها فریفته‌ی ظواهر خوش و دلفریب افراد و اشیاء نگردد و به باطن و حقیقت نیز توجه کند.

بیابانی در حماسه درخت گلبانو به این موضوع اشاره کرده و می‌گوید: «سالی که مار غلاف انداخت/ در دیدگان منتظر چاه/ آه از نای شاخک ابلیس می‌وزد/ با باد غرب/ دَنَدَلَه (هزارپا) قحطی/

اشک چنین نارسیده می‌شکند/ با ستاره دیو..» (بیابانی، ۱۳۶۹: ۷۲)

هاییل و قابیل

برادرکشی از نظر روان‌شناسی، حاصل حسادت و تشویش و اضطراب درونی است که در بین اساطیر مذهبی و ملی اقوام مختلف دیده می‌شود. شاعر، در زمان و فضایی اسطوره‌ای سیر می‌کند و از زمان آدم (ع) و سایر پیامبران می‌گذرد و به حال می‌رسد و بدون درنگ متوجه نخستین مرگ و عامل آن می‌شود: «در نفس او هام دیوار کتان/ معراج حنظل و آدم برهنه پای/ زهر نیاز افیون آفتابی کف وار و برف بیز/ هاییل مرده بود و قابیل سر بر ستون ساکت تنهایی ذهن کبود حسد را پژواک می‌گشود.» (بیابانی، ۱۳۹۰ الف: ۶۰) شاعر با توجه به این اسطوره، در شعر خود به اساطیر زمان خویش و کسانی اشاره دارد که انسانیت را از هاییل به ارث برده‌اند و به دلیل خودخواهی و بداندیشی قاییلان کشته می‌شوند و انسان‌هایی که به جای عشق‌ورزی، با کینه‌توزی و حسد، اسطوره برادرکشی را فرا یاد می‌آورند. ارتباط اساطیر دینی و ملی، یکی از مهم‌ترین کارهایی است که در نگاه بیابانی به اساطیر وجود دارد. شاعر با بیان این ابیات، به مفهوم و مضمون اجتماعی اسطوره هاییل و قابیل اشاره کرده و به نوعی، مظلومیت مکرر هاییل را یادآور شده است. نگاه اجتماعی، شاعر را بر آن داشته تا به دنبال انگیزه برادرکشی در اسطوره هاییل و قابیل باشد و آن را در دنیای امروزی بازسازی کند؛ دنیایی که در آن برادرکشی تکرار می‌شود.

سیمرغ

در ادب فارسی، سیمرغ، ققنوس، هما و عنقا، پرندگان اساطیری به شمار می‌روند. سیمرغ (وارغن) پرنده‌ای اسطوره‌ای، شگرف، پرشکوه و بسیار بزرگ است که بر فراز البرز که خود کوهی اساطیری است، نشیمن دارد و آشیانه‌اش درخت بس تخمه است. در اوستا، از او به عنوان بلندپروازترین و تندترین پرنده یاد شده (بهرام یشت، ۱۳۸۵: کرده ۷ فقره ۱۹) و به عنوان مرغ فرشته دادگری و راستی معرفی شده است.

بیابانی در برابر ستم‌ها و بی‌عدالتی‌های حاکم، اندوه خود را این‌گونه بیان کرده: «دیو است در دلم/ نیش نهان کژدم/ با قلب بی‌شکب پرستو/ در کاسه کبود/ جمجمه سیمرغ.» (بیابانی ۱۳۶۹: ۲۵) شاعر با این تصویرسازی و تشبیه خیالی، بزرگی غم را به جمجمه سیمرغ همانند نموده است. وارغن (سیمرغ، هما) در اوستا، دارای فرآیزدی دانسته شده است. «کسی که استخوانی یا پری از این مرغ دلیر داشته باشد، هیچ مرد توانایی او را از جای به در نتواند برد. آن پر مرغکان مرغ، بدان کس پناه دهد و بزرگواری و فر بسیار بخشد.» (بهرام یشت، ۱۳۸۵: کرده ۱۴ فقره ۳۶)

«ویحک! ابلیس اگر / به کسوت انسان / با رمه‌های سپید / بگذرد از غار / تا هر چه بود ما را / حتی دُرّ کبود ما را / در غار و سوسه و تردید / آن دیو در ربود / گفتم: / انسان / پرّهای و فرّقله / تو را باد، پایدار / باری / اگر به یاری دریایان عاشق برخاسته باشی.» (بیابانی، ب ۱۳۹۰: ۱۱۲) در سروده‌های بیابانی، فره و سایه‌ها، طی روند تحول اساطیری معادل و مقارن هم قلمداد شده است. «اسطوره‌های همای به دلیل قرباتی که با فره داشته است رفته رفته با اسطوره فرّ درمی‌آمیزد و در دوران متأخر به کلی جایگزین آن می‌شود. به این ترتیب هر جا که شاعران و نویسندگان از تعبیر فرّ هما استفاده کرده‌اند، معمولاً فرّ به هما نسبت داده شده یا این که هما صفت فرّ تلقی شده است.» (اکرمی ۱۳۸۲: ۱۲)

در روایات عرفانی، سیمرغ نماد آگاهی و دانشوری است. شیخ اشراق، سیمرغ را نمادی از انسان کامل و لاهیجی آن را ذات واحد مطلق می‌داند. عطار نیز در منطق الطیر، سیمرغ را مقصد نهایی مرغان سالک هفت وادی عرفان معرفی می‌کند. (نامور مطلق و کنگرانی، ۱۳۹۴: ۲۰۵)

بیابانی چندین بار نیز از ققنوس یاد کرده است. طبق اساطیر، ققنوس مرغی است بسیار خوش آواز که عمری دراز دارد و پس از هزار سال برای تولید مثل، در حالی که آواز می‌خواند، در آتش خود را می‌سوزاند و از خاکسترش تخم پدید می‌آید و آن تخم به ققنوسی دیگر تبدیل می‌شود. ققنوس نماد ابدیت و جاودانگی است. «تندر- فریادی / بر در می‌کوبد / تا سر بردارد از خاکستر / ققنوس منتظر.» (بیابانی، ۱۳۷۳: ۸۶)

هم‌چنین او در اشعارش، عنقا را معادل ققنوس آورده است و در توصیف زندان و بند و کشته شدن مبارزان انقلابی، با مانند کردن آنها به عنقا، می‌گوید: «خار خجول در به دری‌هاست شعله‌ور / در پای این حصار زنجیر / با دست‌های بسته چرخ می‌زند عنقاوار.» (بیابانی، الف ۱۳۹۰: ۷۹) در روایات اسلامی، گاهی پرندۀ اسطوره‌ای عنقا، همان سیمرغ دانسته شده و برخی هم آن را مادۀ سیمرغ گفته‌اند.

بیابانی به صورتی زیرکانه، در پس اشعار خود به این اسطوره پرداخته است. او خود را نمود عینی عنقا می‌پندارد: «باد از عزای صبر می‌وزد و / از حرف کندوی سینه‌هاست قله / که پنداری / بگشوده‌اند بر آن ماهرانه / دود / خرگوش خفته‌ای است سر هشته بر کلاله گندم / شهر / از لانه تو گریزان است / ای پای مانده در تله یأس / عنقای پرخروش رهایی...» (بیابانی ۱۳۶۹: ۷۶)

چیزی که بی‌گمان بین شاعران هم‌عصر شاعر کاملاً مشترک است، همان سرخوردگی، یأس، فریاد و عصیان است که در این قسمت از اشعار او نیز دیده می‌شود.

«آهی مگر که موریانه اندوه / در ساق‌ها و کمر گوشه‌های حافظه / پیکرتراش مرثیه‌ها و

مناره‌هاست / تابمی مگر که عمر / سیلاب تار دیده‌ عنکبوت / برق بنفش صاعقه در سر / بر آبگینه
سنگ / با مرگ می‌وزد / لب پر نمی‌زند زبان شوکت عنقا / ارابه‌های دلهره، سرشار از جسد / با
حرک‌ها و خاطره‌ها جامه می‌درند...» (بیابانی ۱۳۷۳: ۶۵)

عنقا (ققنوس) همان امتی است که داوطلبانه برای نابودی بوی نامطلوب تاریخ و راندن همه
لعنت‌هایی که درگذر تاریخ بدان رسیده است و از همه عقب‌ماندگی‌ها و تحجرهایی که نور
خورشید را سلب و چشمان را کور کرده بود؛ اقدام کرد. (ققنوس) خود را می‌سوزاند تا از خاکستر
آن نسلی نو دمیده شود، نسلی که خمودگی و جمود هرگز بدان رخنه نکند.

«ققنوس باش و بخوان / با شعله‌های سرکش / در آتش / ای انسان.» (بیابانی، ب ۱۳۹۰: ۱۲۰)

صبر ایوب

ایوب در دیدگاه تاریخی و باور عمومی، اسطوره صبر در برابر سختی‌هاست. «ایوب بنا بر
روایات، ساکن شام بود و نعمت‌های فراوان داشت. او در بندگی خداوند، شکرگزاری و نیکوکاری
نیز زبانزد بود. ابلیس به ایوب حسادت کرد و از خدا خواست او را بر ایوب مسلط گرداند؛ تا معلوم
گردد آیا در بلا و گرفتاری نیز شکرگزار است؟ آنگاه خداوند ایوب را به بلاهای عظیم، از جمله
بیماری‌های سخت آزمود؛ اما او در همه صابر و شکرگزار بود.

بیابانی در شعر زیر به صبر حضرت ایوب اشاره کرده است و می‌گوید: «ایوب اگر به ساحت
کرم / و گذشته یعقوب اگر ز وصله بینایی / آنک تویی / با پله‌ها و کهنه نفس‌های بردگی.» (بیابانی،
الف ۱۳۹۰: ۲۰۹) از دیدگاه شاعر سستی، بی‌حرکی و کهنه‌پرستی و ناشکیبایی در برابر ناملایمات
روزگار محکوم به فناست. شاعر در جای دیگر با اشاره به کرم‌زده شدن بدن ایوب و صبر چندین
ساله‌اش، می‌گوید: «آن کیست بر عرشه برهنه کشتی نشسته مات / ایوب کرم‌های خاطره پیماست این
روح ساده / خاطره گل‌سنگ / دریای پهن‌ترین سایه زمان / انگار آسمان / چشمان ترس خورده‌مردی
ست / پای دار.» (بیابانی، الف ۱۳۹۰: ۴۱)

در این سروده، شاعر خطاب به کسانی که به بهانه شکیبایی، در گوشه عزلت خزیده‌اند و
خیزش و رستاخیز اجتماعی و اصلاح‌گرایانه را به جهت خطر گریزی و محافظه‌کاری با سکوت و
خاموشی مرگبار عوض کرده‌اند، نهیب می‌زند و بار دیگر بر این باور خود پای می‌افشارد که
خاموشی تقوای ما نیست.

داوود

حضرت داوود (ع) انبیاء الهی است که خداوند به او حکمت عطا نمود. نام کتابش همان‌طور که

در قرآن نیز به آن اشاره شده، زبور است. حضرت داوود صوتی نیکو داشت؛ لذا هرگاه به خواندن زبور شروع می‌کرد انس و جن و پرنده و حیوان‌های وحشی نزد آن حضرت اجتماع می‌نمودند. بیابانی در شعر زیر با اشاره به صوت زیبای حضرت داوود می‌گوید: «اسبان شیبه چرا یال می‌کشند/ از قاب آب‌های فرو مرده در سراب/ میدان شهر که داوود نغمه‌هاست/ در زوزه شغال، چرا بال می‌زند؟/ سرشار از تخیل تاریکی/ بدر تمام، سایه چران ستاره‌هاست.» (بیابانی ۱۳۷۳: ۸۷)

محمد بیابانی همچون نغمه داوودی، در اشعارش همواره نوید سپری شدن روزهای سخت و فرارسیدن ایام شادی را می‌دهد؛ و در عصر و روزگاری که یأس و پوچ‌گرایی پس از شکست نهضت ملی شدن صنعت نفت، به شعر بیشتر شاعران راه یافته و وجه غالب شعر آن روزگاران شده بود، وی از امید و نوید می‌سراید و بشارتگر و راوی نیک‌روزی و بهروزی به هم‌وطنان خود می‌شود.

نوح

داستان نوح (ع) و توفان نیز از اساطیر دینی مورد توجه است که بیابانی بدان پرداخته است. اسطوره توفان در میان بیشتر ملت‌ها با روایات مختلفی دیده می‌شود. طبق روایات دینی، نوح قومش را که ایمان نمی‌آوردند نفرین کرد و از خداوند خواست از کفار حتی یک تن را در زمین باقی نگذارد. قبل از شروع توفان، نوح به امر خدا به ساختن کشتی پرداخت. هنگامی توفان از تنوری به جوشش درآمد، نوح و مومنان قوم، سوار بر کشتی شدند و به فرمان خدا از هر حیوانی نیز یک جفت با خود به کشتی بردند. توفان آغاز شد و همه به جز ساکنان کشتی نوح، هلاک شدند. از این رو، کشتی نوح در متون ادبی مظهر نجات و رستگاری است.

در کتیبه یازدهم (کتیبه توفان) اسطوره گیلگمش نیز چنین آمده است: «خدایان تصمیم می‌گیرند توفان بزرگی بر انسان نازل کنند. فقط اِأ (Ea) است که مقام و مرتبه را زیر پا می‌گذارد و «اوت نه یش تیم» را از وقوع فاجعه مطلع می‌سازد. وی از طریق یک کلبه نئین و یک دیوار آجری پیام می‌فرستد: خانه‌ات را برچین و یک قایق بساز. اموالت را رها کن و به جستجوی موجودات زنده درآی... تخم همه چیزهای زنده را در قایق بگذار... توفان هولناک فرارسید و شش روز و هفت شب، باد می‌وزید و توفان و تندباد زمین را در خود گرفته بود. وقتی هفتمین روز رسید، توفان و تندباد فرونشست... «اوت نه یش تیم» قربانی عظیمی به پیشگاه خدایان بزرگ تقدیم می‌کند.» (مک کال، ۱۳۷۵: ۶۵)

بیابانی در مجموعه سی پاره‌های شعر به داستان نوح اشاره کرده و می‌گوید:

«آفتاب / با این برشته، رشته مفتول/گیسوی هر پری است/ در همه جا جاری تا بامداد/ برکنند از

تجلی اشارات عرفانی و اسطوره‌ای در سروده‌های محمد بیابانی / ۱۴۳

دیده و گون/ طعم تلخ نان/ عطر انار در طلب دریاست/ و آن بال گستر ناآرام/ تصویری از قرار من و مرغ‌های دریایی/ صد چاک پیرهن/ در زیر آب بر کپل مرجان/ اما هنوز نوح در طلب کشتی است...» (بیابانی، الف ۱۳۹۰: ۸۲) شاعر با نگاه به این اسطوره، جامعه امروز خود را به تصویر کشیده و محتاج نوح و توفان دیگری می‌داند نوح در اینجا نمادی برای یک قهرمان و رهایی‌بخش در جامعه سرد و ساکن هم‌عصر بیابانی است.

یوسف

اسطوره دینی دیگری که در آثار بیابانی بدان پرداخته شده، یوسف و سرگذشت شگفت انگیز اوست. مطابق آیات قرآن، هنگامی که برادران یوسف به سبب زیبایی و علاقه شدید یعقوب به او، از روی حسادت، یوسف را در چاه افکندند، پیراهنش را به خون آغشتند و به یعقوب گفتند گرگ یوسف را درید. هر چند ماجرای گرگ و یوسف واقعیت نداشت، اما مضمون گرگ و یوسف در ادبیات فارسی بازتاب فراوان یافته و برادران یوسف، نماد حسادت و کینه‌ورزی به شمار می‌روند. «سواد شهر و هلال/ عقربی است سرگردان/ کشید تیغ جنون آذرخش و رخس و سوار/ ز شعله سوخت در آن سفر/ که مباد این چنین سفر/ آن گرگ/ درید یوسف و غافل برادران که مپرس/ هر آن بنفشه که بشکافت ناگهان دل خاک/ گلو به تیغ تو دارد چو ریسمان که مپرس.» (بیابانی، الف ۱۳۹۰: ۱۳۵).

شاعر در داستان یوسف که نمونه دیگری از داستان‌های مذهبی است و اسطوره برادرکشی در آن نمایان است، نهایت حسد و کینه برادران را در حق برادر کوچک‌تر نشان می‌دهد. در مجموع، اساطیر دینی در اشعار بیابانی، بروز و ظهور فراوانی دارند که گاه برای بیان مسائل و مشکلات اجتماعی به گونه‌ای نوین بازسازی شده‌اند. این اسطوره‌ها گاهی به هم گره خورده‌اند و گاه با اساطیر ملی درآمیخته‌اند. شاعر در پروراندن مفاهیم مختلف از این گروه اساطیر، بهره‌های فراوان گرفته است.

عیسی مسیح

عیسی بن مریم ملقب به مسیح، از پیامبران اولوالعزم است. ولادت عیسی، سخن گفتن او در گهواره، نبوت در کودکی، شفای بیماران صعب‌العلاج، زنده کردن مردگان و معراج به آسمان، از مهمترین روایت‌های مربوط به زندگی اوست. از جمله معجزات عیسی بن مریم، زنده کردن مرده است. بنی اسرائیل چون دعوت عیسی را نپذیرفتند، از او معجزه خواستند. عیسی مرده‌ای را به نام عازر زنده کرد و او به پیامبری عیسی شهادت داد. «ایلغاز مردی است که عیسی مسیح بسیار در

خانه او آمد و شد می نمود. ناگاه بیمار شد و بمرد. پس از آن که چهار روز از مرگش گذشته بود، در نزدیکی اورشلیم، مسیح در حضور خانواده وی و جمعی از یهود، وی را از مردگان برخیزاند.» (هاکس، ۱۳۷۷: ۱۴۳)

علامه طباطبایی بر این عقیده است که این معجزه عیسی مسیح، مکرر عملی می شده و منحصر به یک بار نبوده است. (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۳: ۳۵۰)

مسیح همراه با تمام شگفتی های زندگی مانند بکرزایی مریم، نفس روح بخش مسیح و به آسمان رفتن او مورد توجه بیابانی قرار گرفته است. در بیت زیر منظور از نفس گل ترسا، دم حضرت عیسی مسیح است که مرده را زنده می کرد.

«از هر پرنده عشق طلب می کند/ بهر غریب رود/ سامان سنگلاخی او هام/ نفس به آدمیان می دهد گل ترسا/ امید هر اسیری به سحر مار جنون.» (بیابانی، الف ۱۳۹۰: ۲۳۵)

در شعر کلاسیک فارسی، همواره دم حیات بخش مسیح مورد توجه بوده است، در شعر نو-به ویژه پس از کودتای ۲۸ مرداد- مرگ و به صلیب کشیده شدن او، همواره با خوارداشت های بسیار قومی که عیسای قهرمان برای نجات آن می جنگد و نیز با تکیه بر بیهوده بودن و بی ثمر ماندن این مرگ مقدس و اسطوره ای، مورد توجه شاعران از جمله محمد بیابانی واقع شده است. (محمدی و همکاران ۱۳۹۲: ۱۱۳)

نتیجه گیری:

محمد بیابانی یکی از شاعران توانمند و جامعه مدار شعر نو فارسی است که شعرش گاهی رنگ سمبولیک اجتماعی به خود می گیرد. شعر وی از جهت توجه به اسطوره و عرفان، بسیار غنی است. یکی از شگردهای وی برای ابهام آفرینی و لذت هنری در شعر، استفاده نمادین از اسامی پیامبران است. در شعر او از اسطوره های مذهبی و دینی به گونه های مختلف استفاده شده است. در آثار بررسی شده از این شاعر، او ۲۰ بار از اسطوره های مذهبی و عرفانی استفاده کرده است. شخصیت های اسطوره ای که بیابانی از آنها به صورت نمادین و سمبلیک بهره برده است، به سه دسته ملی، اهریمنی و مذهبی تقسیم می شوند. بیابانی، با یاری شخصیت هایی که از حماسه های مذهبی وام گرفته است، مضامین و مطالب مورد نظر خود را در پس پرده نمادها و به شیوه غیرمستقیم، بیان کرده است. شرح حال پیامبران که بیابانی آنها را در شعر خویش آورده و به شکل نمادین به کار برده است، دارای سرنوشتی خاص و پرفراز و فرود هستند و برای مخاطب اشعار وی، شناخته شده اند، این مسئله به دریافت روان تر معنای مجازی شعر، کمک می نماید. بیابانی توانست بار دیگر مضامین عرفانی را در شعر معاصر برای انسانی که در مسائل مدرنیته غرق شده بود احیا کند. او

شیوه و سبکی نو را در ادبیات معاصر به وجود آورد که می‌توانیم آن را قابلیت تطبیق مضامین عرفانی کلاسیک با خواسته‌های انسان معاصر قلمداد کنیم. در این زمان، شاعر، یا در وادی رمانتیسم به بیان احساسات فردی خود می‌پردازد و یا این‌که توجه به سیاست و اجتماع دغدغه اصلی‌اش بود. بیابانی پل ارتباط ادبیات عرفانی معاصر و کلاسیک است و نموده‌های هر یک در شعر او آشکار است.

منابع و مأخذ:

- ۱- اسماعیل پور، ابوالقاسم، (۱۳۹۵)، اسطوره، بیان نمادین، تهران: سروش.
- ۲- اکرمی، میرجلیل، (۱۳۸۲)، بررسی تحلیلی رابطه دو اسطوره همسان (فر و هما)، نشریه زبان و ادب فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تبریز. س ۵۳، ش ۲۲.
- ۳- الیاده، میرچا، (۱۳۶۲)، چشم اندازهای اسطوره، ترجمه: جلال ستاری، تهران: توس.
- ۴- اوستا، کهن ترین سرودها و متن های ایرانی، گزارش و پژوهش: جلیل دوستخواه، ویرایش ۲، چاپ ۱۰، تهران: مروارید.
- ۵- بیابانی، محمد، (۱۳۶۹)، حماسه درخت گلبانو، تهران: نشر مرکز.
- ۶- -----، (۱۳۷۳)، زخم بلور بر زیانه الماس، تهران: مرکز.
- ۷- -----، (۱۳۸۰)، دستی پر از بریده مهتاب، تهران: انتشارات نیم‌نگاه.
- ۸- -----، (۱۳۹۰)، الف، به سالگرد تماشای آب در پاییز. تهران: انتشارات داستان سرا.
- ۹- -----، (۱۳۹۰)، ب، سار صبور بر صنوبر آتش، تهران: انتشارات داستان سرا.
- ۱۰- پورنامداریان، تقی، (۱۳۶۴)، رمز و داستان های رمزی در ادب فارسی، تهران: نشر علمی و فرهنگی.
- ۱۱- چدویک، چارلز، (۱۳۷۵)، سمبولیسم. ترجمه: مهدی سبحانی، چاپ ۲، تهران: نشر مرکز.
- ۱۲- خرمنشاهی، بهاء الدین، (۱۳۷۷)، دانشنامه قرآن پژوهشی، تهران: دوستان و ناهید.
- ۱۳- خزانلی، محمد، (۱۳۹۲)، اعلام قرآن، چاپ ۹، تهران: امیرکبیر.
- ۱۴- داد، سیما، (۱۳۸۰)، فرهنگ اصطلاحات ادبی، چاپ ۴، تهران: مروارید.
- ۱۵- سجادی، سید جعفر، (۱۳۸۳)، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تهران: طهوری.
- ۱۶- سراج طوسی، بونصر، (بی تا). اللع، تهران: انتشارات جهان.
- ۱۷- سلمانی نژاد مهرآبادی، ساغر، (۱۳۹۵)، بررسی اسطوره و انواع آن در شعر معاصر (با نگاهی به شعر موسوی گرمارودی)، پژوهشنامه نقد ادبی و بلاغت، س ۵، ش ۱، صص ۳۸-۱۹.
- ۱۸- شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۳)، دفتر روشنایی، تهران: نشر سخن.
- ۱۹- طباطبایی، محمدحسین، (۱۳۶۳)، تفسیر المیزان، تهران: نشر بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی.
- ۲۰- فتوحی، محمود، (۱۳۸۵)، بلاغت سخن، تهران: سخن.
- ۲۱- فرنبرگ، دادگی، (۱۳۹۵)، بُندِه‌شَن، گزارش مهرداد بهار، چاپ ۵، تهران: توس.
- ۲۲- کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید)، (۱۳۸۰)، ترجمه: فاضل خان همدانی و دیگران، چاپ ۲، تهران: اساطیر.
- ۲۳- محمدی، ابراهیم، بهنام فر، محمد و طیبی، غلامرضا، (۱۳۹۲)، اسطوره شکنی و اسطوره سازی رماتیک در شعر شاملو، ادب پژوهی، ش ۲۴، صص ۱۲۸-۱۰۵.
- ۲۴- مک کال، هنریتا، (۱۳۷۵)، اسطوره های بین النهرین، ترجمه: عباس مخبر. تهران: نشر مرکز.
- ۲۵- مولانا، جلال الدین، (۱۳۶۷)، مثنوی معنوی، تهران: مولی.

- ۲۶- میبیدی، رشیدالدین، (۱۳۷۱)، کشف الاسرار و عده الابرار، تصحیح: علی اصغر حکمت، تهران: امیرکبیر.
- ۲۷- نامور مطلق، بهمن و کنگرانی، منیژه، (۱۳۹۴)، فرهنگ مصور نمادهای ایرانی، تهران: نشر شهر.
- ۲۸- ولک، رنه و وارن، اوستن، (۱۳۷۳)، نظریه ادبیات، ترجمه: ضیاء موحد و پرویز مهاجر، تهران: انتشارات اندیشه‌های عصر نو.
- ۲۹- هاکس، جیمز، (۱۳۷۷)، قاموس کتاب مقدس، چاپ ۱، تهران: اساطیر.
- ۳۰- یونگ، کارل گوستاو، (۱۳۷۸)، انسان و سمبولهایش، ترجمه: محمود سلطانیه، چاپ ۳، تهران: جامی.

Manifestation of Mystical and Mythological Allusions in Mohammad Kheiyabani's Poems

*Seyedeh Fatemeh Mahdavi Mortazavi
Seyed Ahmad Hosseini Kazerouni
Abdullah Rezaei*

Abstract

Persian poetry is influenced by historical, mystical, mythological supports. The influence of these elements in the poems of contemporary poets can be seen more than other periods, and the reason for this is the popularity of today's poetry. Poetry is tied to the myth, and the myth contributes to the flourishing of poetry and multiplicity of the work; in the Holy Quran, many concepts are expressed in the form of symbols and allegories. The presence of these parables, in fact, makes the concepts more understandable to the mind of the audience. The mystical stories, which are often pseudo-allegorical or narrative, have benefited from this Qur'anic style, especially in interpreting the Qur'anic stories. The most famous mysterious stories in the Holy Qur'an are the prophets' stories that the poets have paid attention to in their works and have explicitly or unambiguously decoded. The main purpose of this article is to investigate the manifestation of mystical and mythological references in the works of Mohammad Biabani. Biabani involves streaks of mysticism in his works, in this normative and anti-Semitic process. Besides the fate of authenticity and decency and the tradition of being Iranian, his poetry takes on the color and the smell of modernity and clarity and novelty. His concepts, themes and messages are fresh even with mystical elements. This paper deals with the mystical forms of Biabani's poetry in a descriptive-analytical method.

Keywords: *Prophets, theme, mysticism, myth, Mohammad Biabani, contemporary poetry.*